

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

فرمایش مرحوم محقق نائینی را در بحث گذشته ملاحظه فرمودید و از مواردی که یک مقداری مشکل است فهم کلمات مرحوم نائینی به جهت تطویلی که در مسئله دادند و این که مفصل برای اثبات نظریه‌ی خودشان مطلب را آوردند یکی در همین بحث است که بالاخره لب کلام مرحوم نائینی چیست و ایشان چه چیزی را می‌خواهند در اینجا بیان کنند.

خلاصه درس قبل

مطالب را قبلاً بیان کردیم و خلاصه‌اش این شد که ایشان قائلند به این که مشتق دارای یک مفهوم بسیط است، قابلیت انحلال و تحلیل عقلی را ندارد، فرمودند در مفهوم مشتق نه ذات وجود دارد و نه نسبت. مشتق نه مرکب است از ذات به علاوه‌ی مبدأ که مشهور قائلین به ترکیب این نظریه را قائلند. ذات به علاوه‌ی مبدأ یعنی وقتی ضارب استعمال می‌شود، آن چه که به ذهن خطور می‌کند، یک ذات مبهم به علاوه‌ی آن مبدأ که عبارت از ضرب است، ایشان فرمودند که نه، در مفهوم مشتق ذات وجود ندارد و همچنین فرمودند که مشتق مرکب از نسبت به علاوه‌ی مبدأ نیست.

تقریباً آن فرمایش ایشان در اینجا به این بازگشت کرد که مشتق بر خلاف سایر هیأت‌های دارای یک معنای حرفی نیست، و آن چه که مشهور را به اشتباه انداخته و گفته اند که مشتق مرکب است، این بوده که خیال کردند که مشتق مانند سایر هیأت‌های دارای یک معنای حرفی است، گفته اند که آن معنای حرفی ضارب چیست؟ بالاخره معنای حرفی چیزی نیست غیر از آن نسبت، و نسبت نیاز دارد به طرفین، طبعاً یک طرفش را ذات تشکیل می‌دهد. فرمودند به نظر ما مشتق بر خلاف هیأت دیگر دارای یک معنای حرفی نیست. بلکه مشتق وضع شده برای یک معنای اسمی، یک معنای استقلالی و آن معنای استقلالی عبارت است از همان عنوانی است که از قیام المبدأ للذات به وجود می‌آید.

عنوان اسمی؛ یعنی ضارب نه معنای ضرب است، نه معنایش ذات به علاوه‌ی ضرب است. ضارب یعنی ضریبی که قائم به موضوع خودش هست، اما این موضوع و این ذات داخل در مفهوم نیست.

ایشان هم در کتاب فوائد الأصول و هم در کتاب اجود التقریرات در مقدمه‌ی بعدی که انشاءالله می‌رسیم، آن جا یک مطلبی را بیان فرمودند. این که اگر مشتق در مفهومش ذات وجود ندارد، بین مشتق و مبدأ اشتقاق چه فرقی وجود دارد؟ مرحوم نائینی در آنجا یک مطلبی را فرمودند و آن مطلب بعضی‌ها مثل خود مرحوم محقق خوئی (قدس سره الشریف) و بعضی از شاگردان ایشان اینها آن مطلبی را که مرحوم نائینی در آنجا بیان فرموده آن را اساس برای ادعای ایشان در این مطلب قرار دادند که تذکر این نکته حتماً لازم است.

ایشان در این مقدمه که آیا مشتق دارای یک مفهوم بسیط یا مرکب است، غیر از این مطالبی که دیروز گفتیم چیز دیگری فرمودند. یک امور و مقدماتی را ذکر کردند و سه دلیل آوردند برای بساطت مشتق، در مقدمه‌ی بعدی یک مطلبی دارند.

آنجا فرمودند که برای مفهوم مشتق همان نحو وجود عرض در عالم خارج ما همان نحو را باید در عالم مفهومش حفظ کنیم، در عالم خارج مثلاً بیاض یا ضارب که ضرب عارض زید می‌شود، این وجود عرض در عالم خارج به چه نحوی است؟ همان نحو وجود عرض در عالم خارج همان را باید شما در قالب مفهوم در بیاورید. بشود وجود مفهومی مشتق.

می‌فرماید در عالم خارج وجود عرض این است، عرض یک وجود مستقلی غیر از وجود محل و موضوع ندارد. به تعبیری که فلاسفه در باب اعراض دارند، وجود نفسی عرض عین وجوده لموضوعه است. یعنی این دیوار که الآن بیاض عارضش می‌شود اگر وجود موضوعش از بین برود وجود عرض هم از بین می‌رود. وجود عرض برای خودش وجوده لنفسه عین وجوده لموضوعه است.

بنابراین در عالم خارج آن چه که هست قیام العرض بالموضوع است، اما در عالم خارج موجود موضوع عین وجود عرض نیست، وجود دیوار غیر از وجود بیاض است.

فرمودند ما حالا که عالم خارج را بررسی می‌کنیم و ملاحظه می‌کنیم، کیفیت وجود عرض در عالم خارج این چنین است، وجوده عین وجوده لموضوعه، قائم به موضوعش است، در حالی که موضوعش در خودش دخالتی از حیث حقیقت ندارد. فرمودند همین مطلب را ما باید در باب مفهومش هم بگوییم. بیاض نگوییم ذات در مفهومش دخالت دارد همانطوریکه در عالم خارج در حقیقت عرض، موضوع دخالت ندارد در عالم مفهوم هم در مشتق ذات دخالت ندارد بلکه تنها چیزی که وجود دارد قیام المبدأ بموضوعه، قیام العرض لمحلّه، همین که می‌گویند این هیچ وجودی ندارد غیر از ربط به او، اما وجود این حقیقتش غیر از وجود او است، اما در عالم خارج دو تا وجود نیست.

لذا مرحوم نائینی در مقدمه‌ی بعد یک چنین مطلبی را بیان فرمودند که ما دلیلمان بر این که در معنای مشتق ذات وجود ندارد این است. فرموده اند همانطوری که عرض در عالم خارج وقتی به نحو لا بشرط لحاظ شود، قابل حمل و اتحاد با موضوع خارجی است، اما وقتی که ما بشرط لا لحاظ کردیم قابل حمل نیست. فرموده اند وجود عرض دو جور قابلیت لحاظ و تصور دارد.

یک وقت بیاض را لحاظ می‌کنیم به عنوان آنه قائم لموضوعه و به عنوان آنه عارض لمعرضه، این را تعبیر می‌کنند لحاظ لا بشرط، اگر این چنین لحاظ شد این قابلیت حمل دارد، اما اگر بیاض را لحاظ کردیم به عنوان یک وجود مستقل، و مباین با محمول و گفتیم که ما کاری به معروض و موضوع نداریم، یک موضوع مستقلی را لحاظ کردیم یعنی به شرط لا لحاظ کردیم، قابلیت حمل را ندارد.

در عالم خارج قضیه این چنین است همین نحو را ما باید در قالب مفهوم بیاوریم، تعبیری که ایشان دارند این است که وجودات اعراض فی حد انفسها عین وجوداتها لموضوعاتها است. بیاض با جدار، ضرب با آن ذات خارجی دو تا وجود نیستند، و وجود رابطی است. فرموده اند اگر عرض را اینطوری لحاظ کردیم یعنی بیاض و ضرب بما انه قائم لموضوعه و لمحلّه، این فانی در موضوع است، مرآت برای موضوع خودش است و حاکی از او می‌شود و همین فانی بودن سبب می‌شود برای اینکه قابلیت حمل در قضیه را پیدا کند، اما اگر عرض را اینطور لحاظ نکردیم، بیاض را به شرط لا از محلش، با قطع نظر از محلش ما بخواهیم لحاظ کنیم، این قابلیت حمل را ندارد به عنوان یک وجود مباین می‌شود. این مطلب را مرحوم نائینی در مقدمه‌ی بعد فرمودند.

وقتی ما به کلمات مرحوم آقای خوئی (قدس سره) و بعضی از تلامذه ایشان مراجعه می‌کنیم، مخصوصاً که از اساتید ما هم هستند اینها وقتی می‌خواهند کلام مرحوم نائینی را نقل کنند یکباره آمدند در این قسمت. آن مطالب مفصلی که در اجود

التقریرات ، فوائد الأصول است عجیب این است که اصلاً به آنها توجهی نمی‌کنند و وارد این مطلب شدند که ایشان در مقدمه‌ی بعدی گفتند.

به نظر می‌رسد که نه اینکه آن مطلب را نشود در اینجا آورد، اما وقتی که مرحوم نائینی می‌خواهد برای بساطت استدلال کند، به این بیان استدلال نمی‌کند. بین این دو تا مطلب فرق وجود دارد. یک وقتی است که مرحوم نائینی از ایشان سوال می‌کنیم که شما که می‌گویید مشتق دارای یک مفهوم بسیطی است دلیل شما چیست؟ ایشان دلیل را قیاس بر عرض در عالم خارج قرار نداده و نگفته که عرض در عالم خارج چطور در ذاتش ذات و موضوع وجود ندارد، پس در عالم مفاهیم هم همینطور باشد. بلکه کیفیت مشتق را تشبیه کرده به آن چه که در عرض در عالم خارج است.

در هر حال هر چه دقت کردیم در فرمایش ایشان، این مطلب بعدی به عنوان دلیل برای فرمایش و مدعای ایشان که عبارت از بساطت است دلیل نیست.

حالا ما بگوییم که آن مطلب بعدی را ایشان بخواهد دلیل قرار بدهد یا چیز دیگر، بالاخره یک مطلبی است که ارتباط به همین بحث بساطت پیدا می‌کند. اینجا مرحوم آقای خوئی در حاشیه‌ی اجود التقریرات سه اشکال بر این کلام امروز ایشان که الآن نقل کردیم وارد کرده است.

اشکال اول به محقق نائینی

اشکال اول این است که این بیان شما، مربوط به آن مبادی است که از سنخ اعراض باشد، مثل قائم، قائد و ضارب و... اما ما یک مشتقاتی داریم که مبدأ در آن مشتقات از سنخ اعراض نیست. از سنخ امور اعتباریه است. مثل ممکن، واجب، حرام، ممتنع و... از سنخ امور اعتباریه است و بر خلاف اعراض وجود نفسی بر آنها لحاظ نمی‌شود. یک وجودی در حالت اعتبار دارند لذا این بیان، بیانی نیست که ما بتوانیم در باب همه‌ی مشتقات جاری کنیم این اشکال اول.

اشکال دوم به محقق نائینی

اشکال دومی که ایشان بیان فرمودند، فرمودند که درست است که عرض در عالم خارج فانی در موضوع است و نعت برای موضوع است. این را ما قبول داریم، اما موضوع یک ملابساتی دارد مثل زمان، مکان، آیا عرض برای این ملابسات هم می‌شود نعت باشد، نمی‌تواند نعت باشد، به عبارت دیگر طبق بیان مرحوم نائینی که می‌فرماید عرض نعت است و فانی در موضوع است باید فانی در همه‌ی جهات موضوع باشد، فانی و مرآت برای همه‌ی جهات موضوع باشد حتی ملابسات مثل زمان و مکان در حالی که ضارب کجایش حاکی از زمان و مکان آن ذات است؟ چنین چیزی نیست.

اشکال سوم به محقق نائینی

در اشکال سوم فرمودند که درست است وجود عرض عین وجود موضوعش است، اما در حال حاضر خود شما مرحوم نائینی هم قبول دارید که وجود موضوع یک وجود مغایر با عرض است، وجود دیوار با وجود بیاض حقیقتشان با هم مختلف است.

می‌فرماید شما از راه اعتبار لا بشرطیت، اتحاد بین این دو تا متغیرین را درست کردید، با اعتبار نمی‌شود دو تا مغایر را با هم متحد کرد، دو چیزی که در عالم خارج حقیقتشان با هم مغایر است ما نمی‌توانیم با اعتبار این دو تا را با هم متحد کنیم، شما مرحوم نائینی می‌فرماید که عرض را وقتی اعتبار کنیم لا بشرطیت، با این اعتبار اتحاد پیدا می‌کند با معروض خودش، و قابل حمل است. اتحاد نمی‌تواند مغایرت خارجی را از بین ببرد.

این سه اشکالی که به فرمایش ایشان وارد است و حق این است که هر سه صحیح است، یعنی ما نمی‌توانیم مشتقات را

همانطوری تحلیل کنیم که وجود عرض در عالم خارج هست و بعداً انشاءالله در تنبیه بعد و مقدمه‌ی بعد این بیان را خواهیم داشت که آیا این فرقی که مشهور گفتند، گفتند که ضارب و ضرب هیچ فرقی با هم ندارند الا اینکه ضرب اعتبار بشرط لا از حمل شده و قابل حمل نیست و زید ضرب غلط است، اما ضارب لا بشرط از حمل است. این راجع به این بیان ایشان.

اما می‌رسیم به بیان دیروز ایشان، نسبت به آن بیان ایشان دو تا مطلب دارند که هر دو مطلبش را مرحوم آقای خوئی در محاضرات اشکال کردند، یک مطلب که آقای نائینی فرمودند که مشتق مرکب است، در زید ضارب باید دو نسبت باشد، در حالی که وجدان می‌گوید در زید ضارب یک نسبت تامه‌ی خبری بیشتر نیست.

این فرمایش ایشان را مرحوم آقای خوئی جواب دادند، بله خود ضارب هم یک نسبت در آن هست اما مغفول عنه است. اگر عرف هم دقت کند و توجه کند، ضارب هم یک نسبتی در آن وجود دارد و اینکه می‌گویید یک کلام نمی‌تواند دارای دو نسبت باشد این حرف درستی نیست. ما کلمات فراوانی داریم که دو تا نسبت در آن وجود دارد، هذا غلام زید. بین هذا و خبر یک نسبت است و غلام و زید هم در آن یک نسبت وجود دارد. این راجع به مطلب اول ایشان.

راجع به مطلب دوم ایشان که مرحوم نائینی فرمودند اگر مشتق دلالت بر معنای حرفی داشته باشد، فرمود همانطور که همه‌ی حروف مبنی است، مشتق هم باید مبنی باشد. آقای خوئی فرمودند که خیلی تعجب از استاد ماست، چه ربطی به هم دارد، این که می‌گوییم مشتق شبیه حروف است، تشبیه فقط در یک جهت است. تشبیه در این است که همانطوری که حروف یک معنای ربطی و نسبی دارند، مشتق هم دارای یک معنای ربطی است، حرف در اینجا قبلاً هم در بحث حروف گفتیم، معنای حرفی یک اصطلاح خاص اصولی هست و ربطی به حرف در علم نحو ندارد.

اما آن که ما می‌خواهیم عرض کنیم این است که این بزرگوار اصلاً نپرداخته به اساس فرمایش مرحوم نائینی، که ایشان در اینجا یک مطلبی دارند بر خلاف همه که آن این است که فرموده مشتق دارای یک معنای حرفی نیست، مشتق مانند سایر افعال دارای معنای حرفی نیست، یعنی در بین هیأت که دلالت بر معنای حرفی دارد ایشان مشتق را استثناء کرده و برای مشتق یک معنای اسمی کرده، همین جا باید با مرحوم نائینی بحث کرد. نه اینکه بگوییم معرب و مبنی چیست که آنها مطالبی است که جنبی است در قضیه.

مرحوم نائینی برای این مطلب که بفرمایند مشتق دارای یک معنای حرفی نیست، استدلال کردند که اگر معنای حرفی باشد همان نسبت است و نسبت را ما قبول نداریم که این دلیلش مصادره به مطلوب است، دلیلی نیاوردند که مشتق دارای معنای اسمی است، فقط فرمودند که اگر معنای حرفی باشد در آن نسبت است. نسبت در آن باشد چه اشکالی دارد؟

فرمودند اگر نسبت باشد باید یک نسبت تامه‌ی خبریه قبل از آن باشد. این حرف درستی نیست این که ایشان می‌فرمایند هر نسبت ناقص فرع بر وجود نسبت تام است این حرف درستی نیست. ما الآن می‌گوییم غلام زید، قبل از غلام زید هیچ نسبت تامی هم وجود نداشته است.

این چه حرفی است که بگوییم هر نسبت ناقصی متفرع بر یک نسبت تام است در حال حاضر به نظر ما ایشان یک دلیل محکمی بر اینکه بر اینکه هیأت مشتق دارای معنای حرفی نیست و دارای معنای اسمی است نیاورده است هذا اولاً.

ثانیا وقتی که به آخر مطلب می‌رسند گفتند معنای اسمی اما همان معنای اسمی را وقتی بیان می‌کنند غیر از آن معنای حرفی که دیگران می‌گویند چیزی نیست. به ایشان عرض می‌کنیم که این معنای اسمی که ضارب دارد چیست؟ می‌فرماید قیام المبدأ لموضوعه، همان معنای اسمی است چه فرقی کرد؟ مگر ما از اسم وحشت داریم که بگوییم اسم نسبت اینجا آورده نشود، اسم

معنای حرفی این جا نباشد، قیام المبدأ لموضوعه، همان معنای حرفی و نسبی است و چیزی دیگری وجود ندارد.

اساساً اگر در فرمایشات نائینی دقت کنید در این جهت یک اضطرابی وجود دارد، یک جا تصریح می کنند به این که در مفهوم مشتق نسبت وجود ندارد، همانطور که ذات وجود ندارد اما در آخر وقتی که می خواهند موضوع له مشتق را نتیجه بگیرند، یک موضوع له برایش بیان می کنند که معنای حرفی دارد. بنابراین به نظر می رسد که فرقی از این جهت بین هیأت مشتق با سایر هیأت نیست.

سایر هیأت که اصولیین می گویند معنای حرفی دارد از چه راهی می گویند؟ می گویند هیأت و ماده، بین این دو تا نسبتی است، این دو تا در فعل وجود دارد، در ماضی و مضارع است و در اسم فاعل هم است. ملاک معنای حرفی در اسم فاعل و مفعول موجود است، چه وجهی وجود دارد که شما بگویید مشتقات دارای معنای حرفی نیستند. لذا این بیان ایشان اگر ابطال بشود دیگر وجهی برای ادعای ایشان نیست، پس ما فرمایش مرحوم نائینی را تحلیل کردیم و دیدیم که یک دلیل قرص یک حرف محکم بر اینکه بگویند مشتق معنای بسیط دارد نبود.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ